

ISSN: 1606 - 9110



روشنی

روشنی



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی • برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان
دوره‌ی سی و هشتم • آذر ۱۳۹۸ • شماره‌ی پی‌درپی ۳۱۰ • ۳۲ صفحه
www.roshdmag.ir • ۲۱۰۰۰ ریال



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على محمد وآل محمد

۳

رشد

نواموز



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

کسی که خواهرم
معصومه (س) را در قم زیارت
کند، مانند کسی است که من را
زیارت کرده است.

امام رضا (ع)

۱ جشنی برای قدردانی

۲ این ماه این روزها

۳ شعر

۴ چرا بترسم؟

۶ ایران ما

۸ شعر

۱۰ قلعه‌ی سحرآمیز

۱۲ چناب نارنجی

۱۴ حیوانات وحشی

۱۶ لانه‌ی سنچاپ / معرفی کتاب

۱۸ عجب زوری!

۲۰ پرتاب حلقه

۲۲ چانشین

۲۴ چه طوری پپخشیم؟

۲۶ همه‌چاقاشی / داستان ناتمام

۲۸ دوستان مهربان

۳۰ سرگرمی

۳۲ چکش

♦ ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی

♦ برای دانش آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان

♦ دوره‌ی سی و هشتم ♦ آذر ۱۳۹۸

♦ شماره‌ی پی‌درپی ۳۱۰

♦ مدیر مسئول: مسعود فیاضی

♦ سردبیر: افسانه موسوی گرامودی

♦ مدیر داخلی: زهرا اسلامی

♦ طراح گرافیک: فریبا بندی

♦ ویراستار: شراره وظیفه‌شناس

● نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر

شمالی، پلاک ۲۶۶

● صندوق پستی: ۶۵۸۱ - ۱۵۸۷۵

● تلفن: ۲۳۱ - ۸۸۴۹۰۲۱

● نمابر: ۱۴۷۸ - ۸۸۳۰۲۱

● چاپ و توزیع: شرکت افست

● وبگاه: www.roshdmag.ir

● پیام‌نگار: noamooz@roshdmag.ir

● شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب
خود را به مرکز بررسی آثار به نشانی زیر بفرستید:

● نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صنلوق پستی
۵۷۷۲ - ۸۸۳۰۲۱ - تلفن: ۱۵۸۷۵ - ۶۵۶۷

● شمارگان: ۸۰۰,۰۰۰ نسخه

● تصویرگر روی جلد: میثم موسوی
● تصویرگر فهرست: حدیثه قربان

جشنی برای قدردانی

تصویرگر: رضا مکتبی

قدردانی از پایان شب‌های طولانی و تابش بیش‌تر خورشید، از شروع کار دوباره و نعمت‌های بیش‌تر؛ اما گاهی خود جشن از شکرگزاری پررنگ‌تر می‌شود. یادمان نرود که لایه‌لای این جشن زیبا و این دورهمی شیرین باید قدردان خدای بزرگ و مهربان باشیم.

ما از همان قدیم‌ها وقتی خوب باران می‌بارید یا آفتاب می‌تابید، وقتی زمین کشاورزی محصول خوبی به ما می‌داد، دور هم جمع می‌شدیم. جشن می‌گرفتیم و خدا را به خاطر همه‌ی مهربانی‌هایش شکر می‌کردیم. یلدا یا شب چله هم یک جشن است. جشنی برای

افسانه موسوی گرمارودی





۱۲ آذر:
روز جهانی
معلولان

۱۴ آذر: ولادت امام حسن عسکری (ع)
بابای خوب مهدی صاحب زمان است
مهرش همیشه در دل و در جانمان است

۱۰ آذر: ولادت حضرت عبدالعظیم حسنی
امام هادی (ع) فرمودند: «اگر در امور دینی
سؤالی داشتید از عبدالعظیم حسنی پرسید.»

۱۶ آذر: وفات حضرت معصومه (س)
یک فرشته پر زرد
رفت از این دنیا
رفت و یادش مانده
در دل مردم ما

۷ آذر: روز نیروی دریایی
دل‌های پاکتان، آبی‌تر از دریاست
آرامش دریا از همت شماست

۵ آذر:
روز بسیج
مستضعفان

پشت هم، در کنار هم با هم
دوستدار خدا و قرآنیم
ما همه دانه‌های یک زنجیر
بچه‌های عزیز ایرانیم

۳۰ آذر: یلدا
انار و هندوانه،
چای و آجیل
شب یلدا و
مهمان و فامیل





دوزیست

ناصر کشاورز
تصویرگر: عاطفه ملکی جو

در کار خود همیشه
دارم دوتا مشاور
هر لحظه من بخواهم
آماده‌اند و حاضر

عقلم به گل نشسته
دل هم زده به دریا
باید خودم بگیرم
تصمیم بهتری را

اما یکی از آن‌ها
عقل است و دیگری دل

چون حرفشان دوجور است
از جمع حرف این دو
یک کار بیست کردم
برخورده‌ام به مشکل
مانند قورباغه
خود را دوزیست کردم





چرا بتراسم؟

● طاهره ايبید
● تصویرگر: عاطفه شفیعی راد

دوباره پرید بالا. به توله گرگ گفت: «تو هم بیا سُر بخور!»

توله گرگ از سنگ بالا رفت. همان جا ایستاد. بزغاله گفت: «زودباش سُر بخور!»

توله گرگ دست‌هایش را کمی سُر داد. بزغاله گفت: «برو که آمدم!» و پرید بالا.

توله گرگ سُرید. پوپ افتاد روی خاک. هاپشی عطسه کرد و گفت: «از من بتراسم دیگر!»

بزغاله پیر پیرکنان راه افتاد و گفت: «برای چی بتراسم؟» توله گرگ گفت: «برای این که من یک ... هاپشی!»

بزغاله گفت: «سرما خوردی؟ اگر بابونه و آویشن بخوری، خوب می‌شوی.»

بزغاله روی سنگ‌ها پیر پیر می‌کرد. سر و کله‌ی یک توله گرگ پیدا شد. بزغاله روی سنگ ایستاد. به او نگاه کرد و گفت: «تو کی هستی؟»

توله گرگ یک قدم جلو آمد. بزغاله عقب نرفت. توله گرگ گفت: «تو باید از من بتراسی!»

بزغاله گفت: «چرا بتراسم؟» توله گرگ یک قدم دیگر جلو آمد و گفت: «آخر من یک گرگم!»

بزغاله گفت: «من هم یک بزغاله‌ام!» و روی یک سنگ دیگر پرید.

توله گرگ جلوتر رفت و گفت: «از من بتراسم دیگر!» بزغاله از روی سنگ سُر خورد و گفت:

«سُر سُر بازی چه کیفی داردا!»



بزغاله دوید وسط بوته‌های بابونه و آویشن و کاسنی و خاکشیر. توله گرگ گفت: «خاک رفت توی دماغم.» و دنبال بزغاله، وسط بوته‌ها رفت.

بزغاله کوروج کوروج آویشن می‌جوید. توله گرگ دماغش را به بوته‌های بابونه و آویشن مالید و نفس کشید. بزغاله گفت: «تشنه‌ام شد.»

بزغاله پیر پیر به طرف جوی آبی رفت که از کوه سر می‌خورد و پایین می‌ریخت. توله گرگ گفت: «از من بترس دیگر!» و دنبالش رفت.

بزغاله قورت‌قورت آب خورد. توله گرگ تندتند زبانش را زیر آب زد و توی دهانش ریخت. بزغاله گفت: «هوا گرم نیست؟» و پرید توی آب و شلپ و شلوپ آب را این طرف و آن طرف پاشید.

توله گرگ نگاهش کرد و بعد گفت: «گرم است.» توی آب بالا و پایین پرید.

با دست‌هایش روی بزغاله آب پاشید. بزغاله خندید و دو تا پایش را توی آب زد و تند تند روی توله گرگ آب پاشید.

خیس خیس که شدند، بزغاله گفت: «من دیگر باید بروم.»

توله گرگ گفت: «من هم باید بروم.»

بعد خودش را تکاند. قطره‌های آب از روی موهایش توی هوا پخش شدند. قطره‌های آب توی نور خورشید درخشیدند. بزغاله گفت: «قشنگ است!»

او هم خودش را تکاند. توله گرگ به قطره‌ها نگاه کرد و لبخند زد. بزغاله راه افتاد. توله گرگ گفت: «اسم من گرگوش است.»

بزغاله گفت: «من هم فرکوه!»

فرکوه پیر پیر از صخره بالا رفت و گرگوش جست و خیزکنان توی دشت دوید.





خراسان شمالی

● مهناز عسگری
● تصویرگر: لاله ضیایی



خراسان شمالی



اسفراین - ارگ نارین قلعه ۲

قدیمی ترین محل های زندگی انسان است. باستان شناسان می گویند از نه هزار سال پیش در این تپه، آدم هایی زندگی می کردند. به همین خاطر در این منطقه ظرف های سفالی و سکه های زیادی پیدا شده است.

● خراسان شمالی استانی زیبا در شمال شرقی ایران است. خراسان شمالی تابستان هایی معتدل و زمستان هایی سرد دارد.

● در گذشته، بخش زیادی از این سرزمین از جنگل های انبوه پوشیده شده بوده؛ اما کم کم این جنگل ها از بین رفته اند. این استان چند پارک ملی و منطقه ای حفاظت شده دارد که جانوران و گیاهان گوناگونی در آن ها وجود دارند.

● بیش تر مردم استان خراسان شمالی روستایی و عشایر هستند. بسیاری از عشایر، کوچ نشین هستند؛ یعنی تابستان ها به جاهای سردتر می روند و زمستان ها به جاهای گرم تر. گردها از پرجمعیت ترین اقوام ساکن در این استان هستند.

● بجنورد، شیروان، اسفراین و جاجرم از مهم ترین شهرهای استان خراسان شمالی است.

● با از بین رفتن محل زندگی جانوران در طبیعت خراسان شمالی، تعداد جانوران، به خصوص پلنگ، به شدت کم شده است. در صورتی که زمانی پلنگ های زیادی در این سرزمین زندگی می کرده اند.

● تپه ی پهلوان در دشت جاجرم، یکی از



● مادر تینا و تیما در روزهای سرد پاییز و زمستان قروتو می پزد. البته امروز ناهار قابلی پلو دارند.



افسانه‌ای از استان خراسان شمالی

از افسانه‌های دل‌نشین بچه‌های خراسانی قلعه‌ی دیوان است. در این حکایت پادشاهی نابینا سه پسر دارد. پسرها می‌فهمند که دوی چشم پدرشان خاک شهری به نام دیار ندیده است. پس به دنبال این شهر و خاک مخصوصش می‌روند. پسر اول و دوم پس از کمی جست‌وجو ناامید باز می‌گردند؛ اما پسر کوچک‌تر با تلاش و کوشش زیاد و با راهنمایی‌های اسب جادویی‌اش، دیار ندیده را پیدا می‌کند و با خاکش بینایی را به پدرش برمی‌گرداند.

راستی!

در خراسان پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌های خیلی قدیمی می‌گویند: «اگر قورباغه‌ها دسته‌جمعی قور قور کنند، یا اگر پرستوها نزدیک زمین پرواز کنند، یا اگر مرغ‌ها بانوکش پر و بال‌هایش را بگردد و بیش از حد قدقد کند، یا اگر گوسفندها و بزها با اشتهای زیاد علف بخورند، حتماً باران می‌بارد.»

در گذشته، از هواشناس‌های امروزی خبری نبود. مردم بعضی از تغییرات آب و هوا را از روی رفتارهای حیوانات حدس می‌زدند.

یک بازی محلی

یکی از بازی‌های جالب بچه‌های خراسان شمالی

توپ‌وردی است. تینا، تیما و دوستانشان مشغول این بازی گروهی هستند. تینا و یارانش توی زمین بازی و تیما و یارانش بیرون زمین هستند. تیما توپ را با تخته به دورترین نقطه پرتاب می‌کند. بعد همگی بین دو نقطه در زمین می‌دوند و برای هر رفت و بازگشت یک امتیاز می‌گیرند. قبل رسیدن به ۱۰ امتیاز، اگر گروه تیما بتوانند یکی از بچه‌های توی زمین را با توپ بزنند، جای دو گروه عوض می‌شود.





کلاغ آقا

● مهری ماهوتی
● تصویرگر: الهه بهین

امروز کلاغ آقا
یک لانه‌ی محکم ساخت
این لانه‌ی کوچک را
با حوصله، کم‌کم ساخت

با این که کلاغ آقا
بنّا و مهندس نیست
هم نقشه‌ی این لانه
هم کار خودش عالی‌ست

تخته گاز

● مریم اسلامی
● تصویرگر: حدیثه قربان

دیشب که دایی تخته گاز
آمد به خانه
دیدیم پشت وانتش
یک هندوانه

مامان که قاجش کرد، گفت:
«این که سفید است!
از این به مردم داده‌ای؟
از تو بعید است!»

آورد آن را گفت: «این
سهم شما بود
از پیش چشم مشتری
قایدمش زود»



قصه‌های سحرآمیز

● عاطفه محمدزاده
● تصویرگر: آرش عادلی

راز قطره‌های روی کفش



● دیروز باران می‌بارید. من و برادرم داشتیم به کفش‌هایی که زیر باران مانده بود، نگاه می‌کردیم.
● برادرم به من گفت: «بین کاوه، کفش‌های ما خیس و کج شده؛ اما کفش‌های بابا نشده. چرا؟»
● من هم گفتم: «واقعاً چرا فقط کفش‌های بابا خیس نشده؟ باید سر در بیاورم!»



● پس با برادرم دست به کار شدیم و با قطره چکان روی وسایل مختلف آب ریختیم و آزمایش کردیم.
● ما روی پارچه‌های مختلف آب ریختیم و تفاوت‌ها را تماشا کردیم.
● من به برادرم گفتم: «پارچه‌هایی که خیس نمی‌شوند خیلی جاها به درد ما می‌خورند. پس باید آزمایش کنیم.»





● من کارهای مختلف
را آزمایش کردم:
- بالباس بارانی زیر باران رفتم.
- با چتر زیر باران رفتم.



● بعد من و برادرم روی
چیزهایی که اطراف ما
بود، با قطره‌چکان
قطره‌های آب ریختیم تا
بینیم کدام یک از آن‌ها
خیس نمی‌شوند.
پَر مرغ خیس می‌شود
و از شکل می‌افتد؛ اما آب
روی پر مرغابی می‌ایستد.

● برادرم گفت: «انگار مرغابی پرهايش را واكس زده!»



نه پر تقالم، نه نارنگی. به من می گویند، جناب نارنجی. مغزم پر است از فکرهای جدید و رنگی منگی. بعضی ها می گویند، چه جالب! بعضی می گویند، چه خودخواه! بعضی هم فریاد می زنند، چه بی مزه و بی جا! کارهایی هم می کنم خیلی جدی، اگر نگویند، یخ نکنی نارنجی! وقتی هم سر به سر آدم ها می گذارم و می خندم، پسر می گوید: «تو به این بزرگی می خواهی بگویی خیلی زرنگی؟»

جناب نارنجی

علی آبه زین العابدین



۱ پشه های تشنه



تصویر گر: ثریا مختاری



۳ خوردن سلام



۲ لباس ورزشی

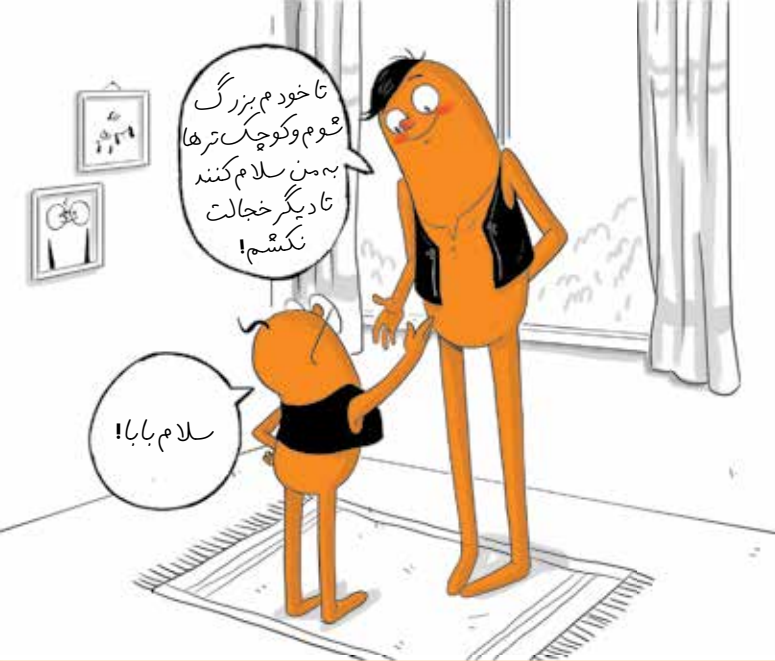


صبر کردم...



صبر کردم...







● فرناز سلطانی
● تصویرگر: طاهر شعبانی

حیوانات وحشی

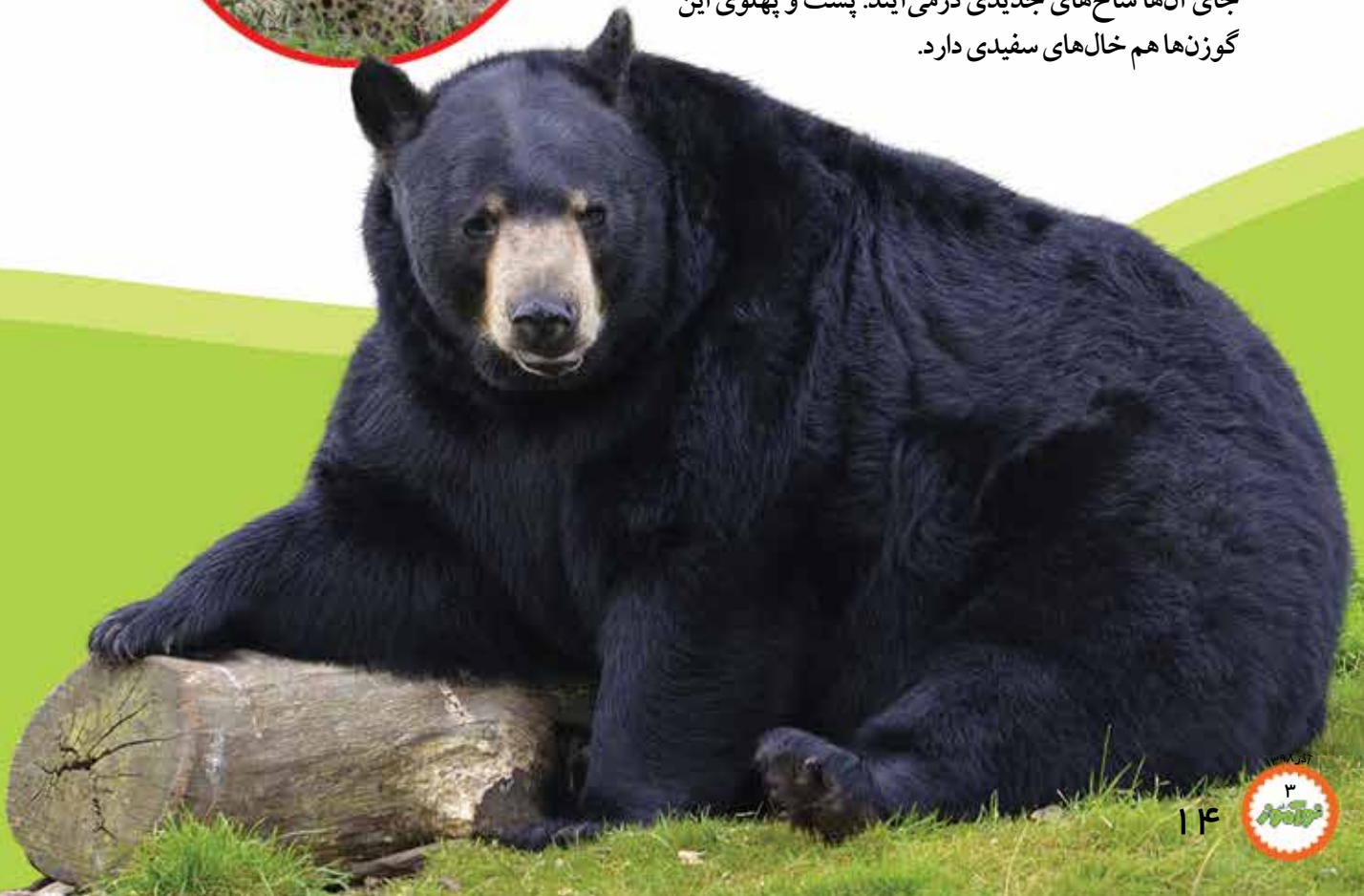


حتماً تابه حال عکس یا فیلم یک گرگ را دیده‌ای، گرگ یک حیوان وحشی است؛ یعنی خودش آزادانه در طبیعت زندگی می‌کند. حیوانات دیگر را شکار می‌کند و می‌خورد بدون این که به ما انسان‌ها احتیاج داشته باشد؛ همه‌ی حیوانات وحشی همین طور هستند. این حیوانات می‌توانند گیاه‌خوار باشند یا گوشت‌خوار؛ اما هرگز نمی‌توان آن‌ها را اهلی کرد.



در کشور ما هم انواع مختلف حیوانات وحشی از گونه‌های مختلف پستانداران، پرندگان، خزندگان و دوزیستان زندگی می‌کنند. بعضی از این حیوانات در دنیا معروف هستند مانند یوزپلنگ ایرانی، گوزن زرد، گورخر و خرس سیاه. تعداد کمی از گوزن‌های زرد ایرانی در مناطق غربی و جنوب غربی ایران زندگی می‌کنند.

گوزن‌های نر شاخ‌های بزرگی دارند که هر سال می‌افتند و جای آن‌ها شاخ‌های جدیدی درمی‌آیند. پشت و پهلوی این گوزن‌ها هم خال‌های سفیدی دارد.



حیوانات وحشی ممکن است به نظر خیلی ترسناک
 بیایند، اما باید بدانیم که آن‌ها هم قسمتی از دنیای زیبایی
 هستند که خداوند مهربان آفریده است. هر کدام از آن‌ها
 نقش مهمی در چرخه‌ی غذایی و حفظ تعادل در طبیعت
 دارند. گاهی انسان‌ها این حیوانات را بی دلیل شکار می‌کنند یا
 باریختن زباله در طبیعت، محل زندگی آن‌ها را آلوده می‌کنند.
 تا جایی که تعداد زیادی از آن‌ها از بین می‌روند.
 ما هم باید مواظب حیوانات وحشی محل زندگی خودمان
 باشیم و نگذاریم از بین بروند.

در شهر و استان شما چه حیوانات وحشی‌ای زندگی
 می‌کنند؟



بزکوهی هم یک نوع پستاندار گیاهخوار است که در
 قسمت‌های کوهستانی ایران زندگی می‌کند و نرهای آن‌ها دو
 شاخ بلند دارند.

حیوانات وحشی خطرناکی هم در ایران زندگی می‌کنند،
 مانند مار کبری که در قسمت‌های کویری زندگی می‌کند و از
 زهر آن داروهای مختلفی می‌سازند.

یک نوع سوسمار گیاهخوار جالب هم در ایران زندگی
 می‌کند به نام سوسمار خاردم که دارای دم کلفت و پر از
 پولک‌های خار شکل است.

موش دوپا یا جربوا هم یک جونده است که در ایران
 زندگی می‌کند. این موش نوک دم بلندش یک منگوله‌ی
 کوچک وجود دارد و هنگام خطر می‌تواند به کمک دوپایش
 تا یک متر هم بپرد.





مهشید محمدی

لانهی سنجاب



۱ همه‌ی بازیکنان روی یک خط می‌نشینند و دست چپ خود را دراز می‌کنند. یکی از بچه‌ها نقش سنجاب را بازی می‌کند. او آهسته می‌رود و توپ کوچکی را در دست یکی از دوستانش می‌گذارد. بعد خودش به سمت جایی که از قبل به عنوان لانه انتخاب شده، می‌دود.



معرفی کتاب

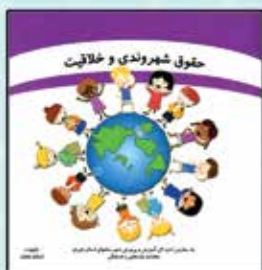
● نام کتاب: درخت خانه‌ی ما
شاعر: محمود پوروهاب
ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
تلفن: ۰۲۱-۸۸۷۱۵۵۴۵



● نام کتاب: خط خطکی فوتش کن
نویسنده: یگانه مرادی لاکه
ناشر: محراب قلم
تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۹۰۸۷۹



● نام کتاب: حقوق شهروندی و خلاقیت
نویسنده: اعظم فعال
ناشر: فعال
تلفن: ۰۲۱-۵۵۱۸۶۶۴۹



۲ کسی که توپ در دستش گذاشته شده است، فوری بلند می‌شود، توپ را زمین می‌گذارد و سنجاب را تا لانه‌اش دنبال می‌کند.

۳ اگر سنجاب به محل خود رسید، دوباره بازی را ادامه می‌دهد. اگر کسی که توپ در دستش گذاشته شده بود، او را گرفت، نوبت او است که سنجاب بشود و بازی را ادامه بدهد.



عجب زوری!

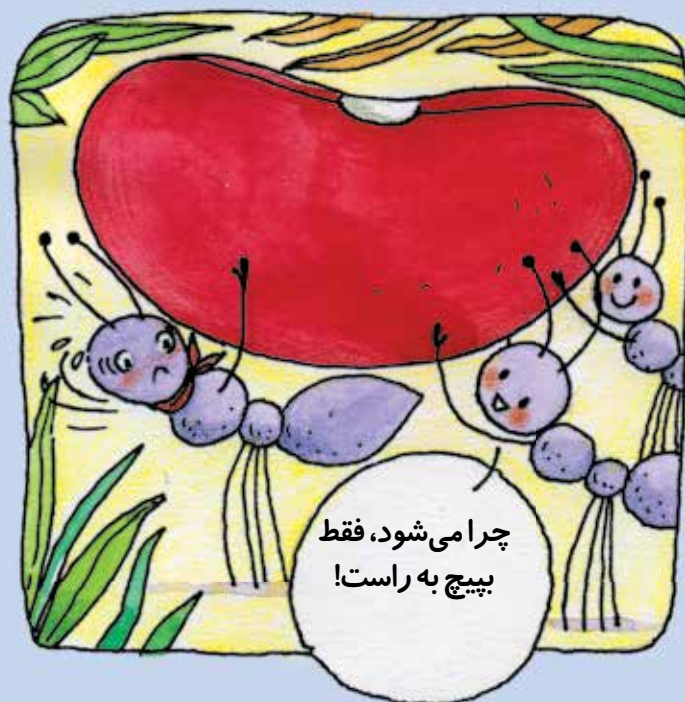
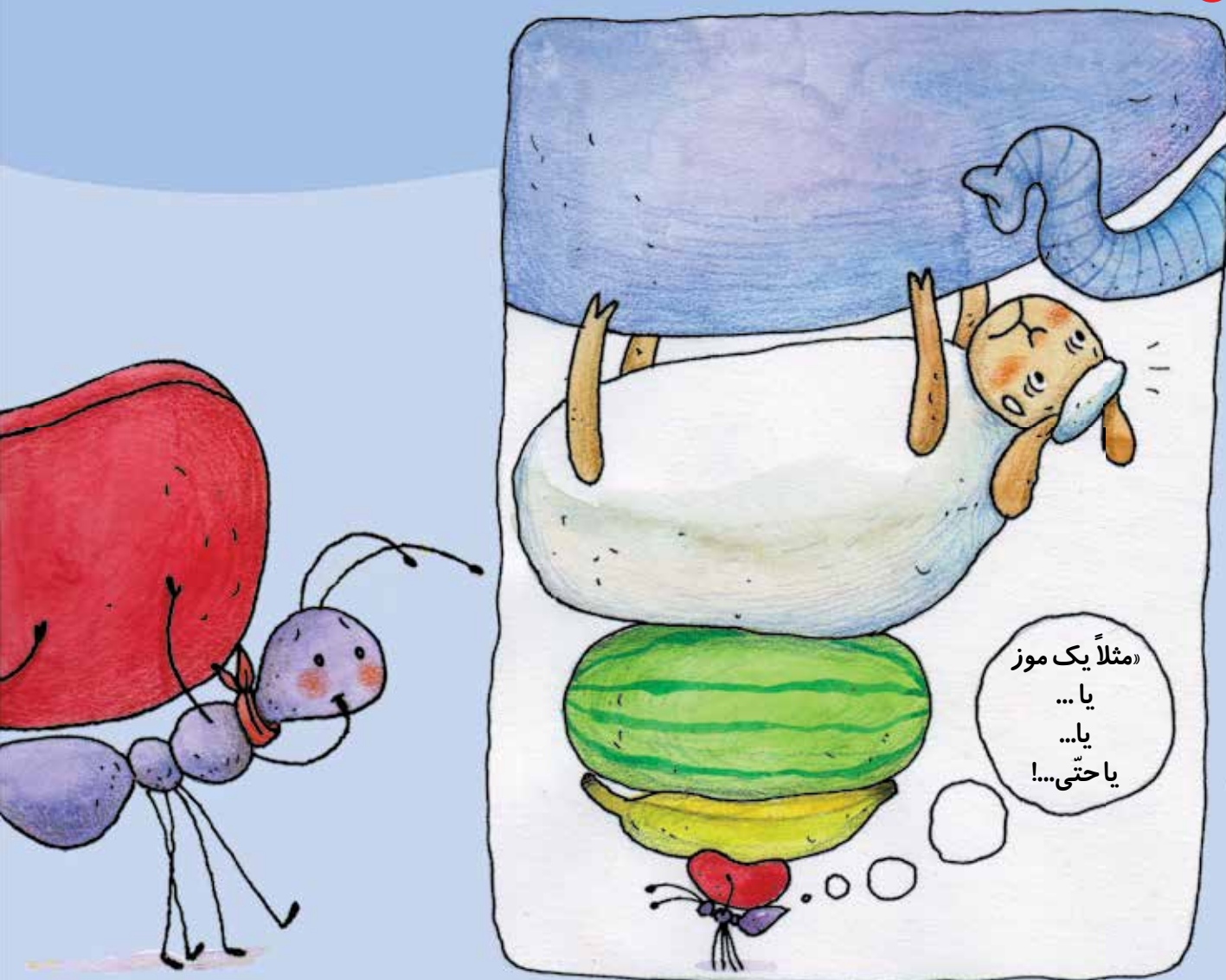
یگانه مرادی لاکه
تصویرگر: عاطفه فتوحی

۱



۲







پرتاب حلقه

● طرح: فاطمه رادپور
● اجرا: زهرا حبیبی
● عکاس: اعظم لاریجانی

وسایله‌های لازم:

لوله‌های مقوایی، جعبه‌ی
شیرینی یا قوطی شکلات، انواع
کاغذ رنگی، انواع کاغذ کادو،
چسب، قیچی، مداد

می‌خواهیم با استفاده از لوله‌های مقوایی یک وسیله‌ی
بازی و سرگرمی بسازیم.

● اول دو لوله‌ی مقوایی را با شکل‌های جالب تزیین
کنید. بهتر است از لوله‌های بلند استفاده کنید.

● برای تزیین لوله‌ها از موضوع‌های مختلفی استفاده
کنید؛ مثل آدمک‌های بامزه و خیالی.

برای این کار، اول دور لوله را با کاغذ رنگی ساده
پوشانید. بعد قسمت‌های مختلف آدمک را

روی کاغذ رنگی بکشید، برش بدهید و
روی لوله بچسبانید.





● تمام سطح جعبه‌ای را که برای پایه انتخاب کرده‌اید با کاغذ رنگی بپوشانید. (جعبه‌ی شما می‌تواند مربعی یا دایره‌ای باشد). بعد وسط جعبه، سوراخی اندازه‌ی دهانه‌ی لوله‌ی مقوایی درست کنید و آدمک را توی آن بگذارید و بچسبانید.

● برای ساختن حلقه، سیم فلزی را به شکل حلقه درآورید و دور آن، کاغذ رنگی باریکی بپیچید یا از بطری‌های پلاستیکی استفاده کنید.

● حالا یک تا دو متر از لوله‌ی مقوایی و جعبه فاصله بگیرید و حلقه‌ها را به طرف آن بیندازید.





جانشین

ناصر نادری
تصویرگر: حمید قربانپور

تا چشم کار می کرد، بیابان بود و تپه‌های شنی. خورشید می درخشید. پیرمرد با فرزند جوانش عرق ریزان می رفتند.

❖ پدر، مطمئنی که کمک می کند؟

❖ هنوز او را ندیده‌ام؛ ولی او امام ماست، حتماً کمک می کند.

❖ خب، وقتی تو او را نمی شناسی، او نیز تو را نمی شناسد، از کجا می دانی کمک می کند؟

پیرمرد ایستاد. نفسی تازه کرد و گفت: «شنیده‌ام او مهربان و بخشنده است.»

جوان آهی کشید و گفت: «کاش فقط سیصد درهم* داشتم! آن وقت همه‌ی مشکلاتم حل می شد.»

بعد خندید و پرسید: «راستی پدر، تو چه قدر لازم داری؟»

❖ من تا به حال از کسی پول نگرفته‌ام. ولی خشک سالی امسال چیزی برایمان باقی نگذاشته. اگر پانصد درهم بگیرم، دیگر نگرانی ندارم.

نزدیک شهر سامرا، نشانی خانه‌ی امام را پرسیدند. به خانه‌ی امام رسیدند و در زدند.

جوان نگران بود: «اگر حرف ما را باور نکنند، چه کنیم؟»

خدمتکار در را باز کرد: «بفرمایید!»

پیرمرد گفت: «من علی هستم و این فرزندم محمد است. از راه دور برای دیدن امام آمده‌ایم.»

در حیاط کوچک خانه صدای جیک جیک شاد گنجشک‌ها شنیده می شد. سرو صدای چند نفر از اتاق می آمد. امام مهمان داشت. خدمتکار آن‌ها را به اتاق برد.

امام زودتر از آن‌ها سلام کرد. آن‌ها هم سلام کردند و کنار مهمان‌ها نشستند. مهمان‌ها از امام سؤال می پرسیدند و او پاسخ می داد. صورت مهربان و لبخند شیرین امام، پیرمرد و فرزندش را امیدوار کرده بود.

امام رو به پیرمرد کرد و گفت: «علی، چرا پیش ما نمی آیی؟»

پیرمرد با تعجب گفت: «آقا امسال به خاطر خشک سالی محصولی نداریم. نتوانستیم خدمت برسیم.»

امام با مهربانی جواب داد: «همه چیز درست می شود.»

بیش تر مهمان‌ها بلند شدند تا بروند. پیرمرد خواست حرفی بزند؛ اما خجالت کشید. آن‌ها هم همراه مهمان‌ها از اتاق بیرون رفتند. جوان از دست پدرش عصبانی شد. هنوز در خواستشان را نگفته بودند.

چند قدم از خانه دور شدند که صدای خدمتکار امام را شنیدند:

❖ «بایستید! آهای... با شما دو نفر هستیم.»

او دو کیسه‌ی کوچک در دست داشت.

* درهم: واحد پول در زمان گذشته

✦ این دو کیسه را امام حسن عسکری^(ع) برای شما داده. این پانصد درهم برای علی و این سیصد درهم برای محمد.

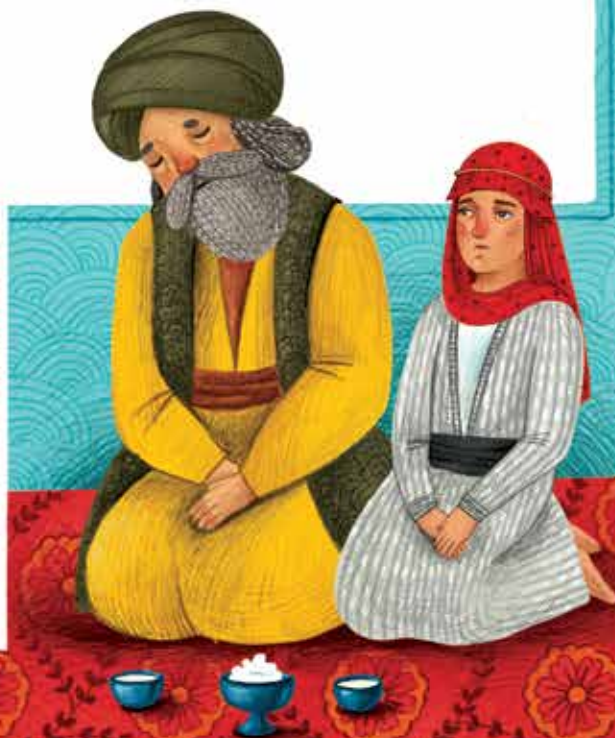
از خوش حالی نمی دانستند چه کار کنند. خدمتکار رفت. پیر مرد گفت: «گفتم که او مهربان و بخشنده است.»
جوان گفت: «اما او از کجا می دانست ما چه قدر پول احتیاج داریم؟»
پیر مرد گفت: «او جانشین پیامبر است و از دل ها خیر دارد.»

✦ سال شمار زندگی ✦

- ✦ امام حسن عسکری^(ع) در شهر مدینه به دنیا آمدند.
- ✦ شش سال امامت کردند.
- ✦ در شهر سامرا شهید شدند.

✦ چند حدیث ✦

- ✦ به هر کس که از کنارش می گذری، سلام کن.
- ✦ با همسایه ها مهربان باش.





● سپیده خلیلی
● تصویرگر: گلنار ثروتیان

چه طوری ببخشم؟

می‌خواهم بروم خانه! مامان لبش را گاز گرفت و اخم کرد. تا وقتی آن‌جا بودیم، هر چه عزیز جان اصرار کرد، یک چیزی بخورم، با این که دلم برای شیرینی خامه‌ای پر می‌کشید، هیچی نخوردم.

بابا فهمید و پرسید، چه شده. ماجرا را برایش تعریف کردم و گفتم: «تقصیر من نبود. ولی زهرا، کاری کرد که انگار تقصیر من بوده.»

بابا گفت: «زهرا این روزها خیلی غصه می‌خورد. او تازه پدرش را از دست داده. از زهرا ناراحت نشو. همه گاهی اشتباه می‌کنیم.»

مامان گفت: «تو اگر زهرا را از ته دل ببخشی حال خودت هم خوب می‌شود.»

به بابا و مامانم گفتم:
«باشد می‌بخشم! ولی نمی‌دانم
چه طوری؟ چون هنوز حالم
خیلی بد است.»

مادر بزرگ من همه‌ی نوه‌هایش را عزیز جان صدا می‌زند. جمعه‌ها همه‌ی بچه‌ها و عزیز جان‌هایش را دور هم جمع می‌کند.

این جمعه من و دختر عمویم زهرا را از آشپزخانه صدا زد و به زهرا گفت: «عزیز جان، ظرف میوه را از آشپزخانه ببر و توی اتاق بگذار.»

بعد با سر به من اشاره کرد: «تو هم عزیز جان، ظرف شیرینی و بشقاب‌ها را ببر.»

مادر بزرگ ظرف میوه را خیلی پر کرده بود. از آشپزخانه که آمدیم بیرون، چندتا از میوه‌ها افتادند. من خم شدم ظرف شیرینی را زمین گذاشتم تا میوه‌ها را بردارم، چندتا از بشقاب‌ها سر خوردند، از دستم افتادند و شکستند.

زهرا چه کار کرد؟ فوری گفت: «خب یک کم مراقب باش.»

من خیلی ناراحت شدم. ظرف میوه را توی اتاق گذاشتم و در گوش مامانم گفتم: «حالم بد است،





✽ برای این که کسی را ببخشی، اول باید حال او را بفهمی. به جای این که قهر کنی، باید با او حرف بزنی. ناراحتی را بگویی و دلیل رفتارش را بشنوی. بعد می توانی از ته دل او را ببخشی. وقتی بخشیدی، حالت هم خوب می شود.

همه جا نقاشی

● رویا صادقی

نوبت شما



● آتیا بحیرایی ۹ ساله از همدان



● تینا ترکمان ۹ ساله از همدان

۲) کاش برای رفتن به جاهای نزدیک به جای استفاده از ماشین،
از دوچرخه استفاده کنیم!

۱) آخرین ماه پاییز، آخر ماه از راه رسیده است. هوا سردتر
شده و آلودگی هوا هم بیشتر شده است.



● علی اصغر صادقی ۹ ساله از ماسال

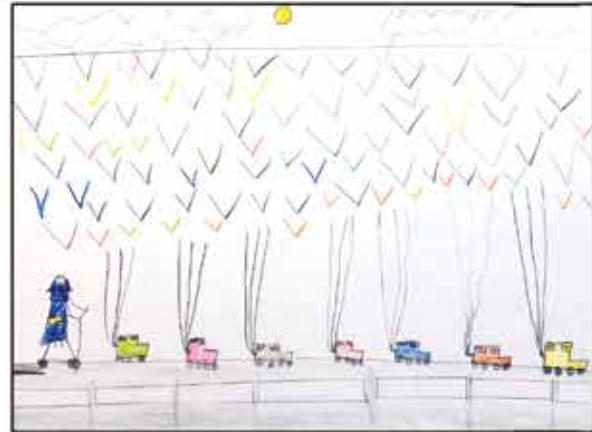


● آیسا حبیبی پور ۹ ساله از همدان

۲) یا حتی پیاده برویم. این طوری هم طبیعت را خوش حال تر
میکنیم هم به انسان ها و حیوان ها آسیب نمی رسانیم.



● مهشاد مرشدزاده ۹ ساله از اصفهان



● پریسا منتظر القائم ۹ ساله

داستان نا تمام...

● کبری بابایی
● تصویرگر: حدیثه قربان

دوست فوبم

❁ فطی که از توی این جعبه بیرون آمده، چیست؟ شاید یک پوب بلند... یا عصا... یا...؟ تو چه فکر می‌کنی؟ چه چیزهای دیگری توی این جعبه اند؟ می‌توانی ماجرای آن‌ها را بنویسی و بر ایمان بفرستی؟



❁ پاییز کم‌کم دارد تمام می‌شود. فکر می‌کنی امسال زمستان چه قدر برف بیاید؟ من که هر روز به آسمان نگاه می‌کنم. می‌آیی یک مطلب قشنگ درباره‌ی برف بنویسیم؟ منتظر نوشته‌های قشنگت هستیم. برف‌ها ریزه ریزه، از آسمان پایین می‌آیند...



❁ شب که می‌شود به آسمان نگاه کن و دنبال ماه بگرد. شب مهتابی خیلی قشنگ است. می‌خواهی مطلبی درباره‌ی ماه بنویسی؟ پس این جمله را ادامه بده: دوباره ماه زیبا در آسمان است...





دوست مهربان

● محمد رضا شمس

● ساخت عروسک‌ها: فریابندی

● عکاس: اعظم لاریجانی

(جیک جیکی در لانه‌اش دراز کشیده، مریض است و ناله می‌کند.
لانه‌اش کثیف و به هم ریخته است. خرگوش و خرس با یک سبد هویج
و یک کوزه عسل وارد می‌شوند.)

در این نمایش چهار حیوان
هستند: گنجشک، خرگوش،
خرس، سنجاب. پس چهار نفر
می‌توانند نقش آن‌ها را
بازی کنند.

خرگوش: سلام، جیک جیکی!

خرس: سلام، حالت چه طور است؟

گنجشک: سلام، چرا زحمت کشیدید؟

خرس: دوستی برای همین وقت‌هاست دیگر.

خرگوش: بیا بگیر، قابلی ندارد. وقتی شنیدم حالت خوب

نیست، گفتم بهتر است برایت هویج بیاورم.

خرس: من هم برایت عسل آورده‌ام. حتما خیلی گرسنه‌ای.

گنجشک: از این که زحمت کشیده‌اید و برایم هویج و عسل

آورده‌اید. خیلی ممنونم؛ ولی... ولی من که...

خرس: چه قدر تعارف می‌کنی! بخور.

گنجشک: آخر... آخر من که...

خرگوش: بخور جیک جیکی، خیلی تازه است.

(سنجاب با یک ظرف پر از دانه وارد می‌شود.)

سنجاب: سلام دوستان! حالت چه طور است جیک جیکی؟ بهتر

شدی؟

گنجشک: بله، سنجاب جان. کمی بهترم.

سنجاب: (ظرف دانه‌ها را به او می‌دهد) بیا بگیر. می‌دانم خیلی

گرسنه‌ای...

گنجشک: آره، خیلی گرسنه بودم. دستت درد نکند...



(دانه‌ها را می‌گیرد و می‌خورد. خرس و خرگوش ناراحت یک‌دیگر را نگاه می‌کنند)

خرگوش: یعنی چی؟

خرس: واقعا که...

سنجاب: چی شده؟ چرا ناراحتید؟

خرگوش: از جیک جیکی پرس.

خرس: مارا باش که وقتی شنیدیم مریض است، چه قدر ناراحت شدیم و خودمان را به این جا رساندیم.

خرگوش: اما این پرنده که خیلی هم گرسنه بود، هویجی را که برایش آورده بودم، نخورد.

خرس: عسل من را چرا نمی‌گویی؟ عسلی که با هزار زحمت

برایش جمع کرده بودم. (سنجاب می‌خندد).

خرس و خرگوش: چرا می‌خندی؟ مگر خنده دارد؟

سنجاب: ناراحت نشوید. جیک جیکی منظور بدی نداشته. اگر او

هویج و عسل را نخورده، فقط به این خاطر است که...

گنجشک: به این خاطر است که من نمی‌توانم هویج و عسل

بخورم. غذای من دانه است. چند بار خواستم این را به شما

بگویم؛ اما نگذاشتید.

سنجاب: همان‌طور که شما دانه دوست ندارید، جیک جیکی

هم عسل و هویج دوست ندارد.

خرگوش: وای! ببخش که بی‌خودی از دستت ناراحت شدیم.

گنجشک: شما من را ببخشید که این قدر اذیتتان کردم.

سنجاب: حالا به جای این حرف‌ها، کمک کنید تا با هم لانه‌ی

جیک جیکی را تمیز کنیم.

خرس: بعد هم برویم و برایش دانه جمع کنیم.

(هر سه می‌خندند و مشغول تمیز کردن لانه می‌شوند).

گنجشک: چه دوستان مهربانی داریم!





بگرد و پیدا کن

● مجید عمیق
● تصویر گر: سام سلماسی

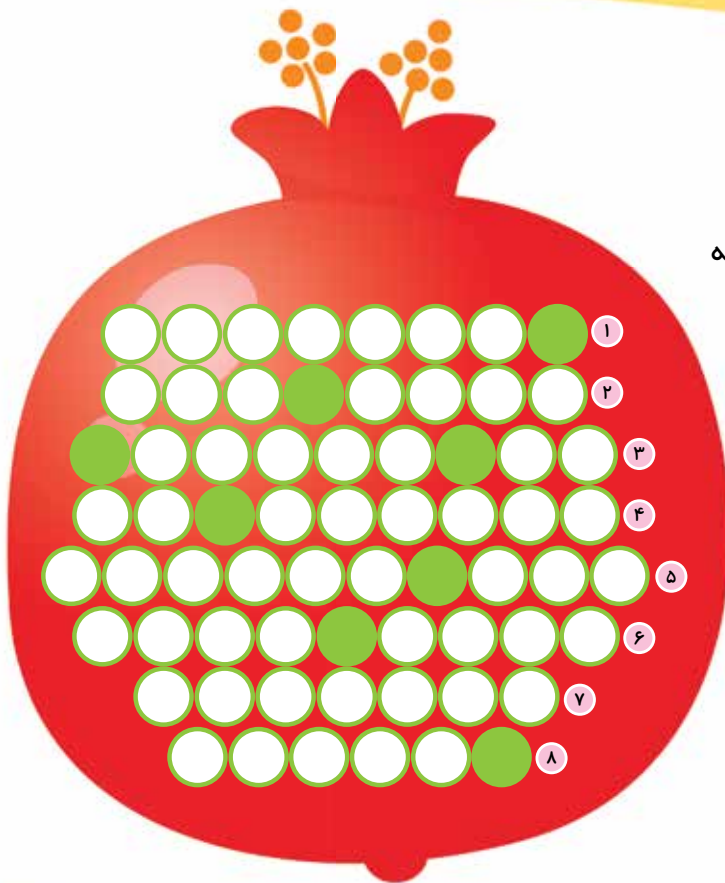
● این پروانه شناس می‌خواهد ده پروانه بگیرد. اما این پروانه‌ها خیلی زرنگ هستند و خوب قایم می‌شوند. به او کمک کن آن‌ها را پیدا کند.



جدول

● زهرا اسلامی

۱. معلم دبستان
۲. بلندترین شب سال - چغندر پخته شده
۳. حرم حضرت معصومه (س) در آن شهر است - ادب و پرورش می‌آید.
۴. پول کاغذی - بعد از روز می‌آید.
۵. حیوان بی دست و پا - جانوری که خانه‌اش در پشتش قرار دارد.
۶. نباید گفت - روی آن می‌نویسیم.
۷. میوه‌ی شیرین و آبدار تابستانی
۸. لباس پا



● علی حیدری

● نیلوفر چهار سال دارد. سن خواهرش نصف سن او است. وقتی نیلوفر بیست ساله بشود، خواهر کوچکش چند ساله می‌شود؟

بگرد و پیدا کن

● سام سلماسی

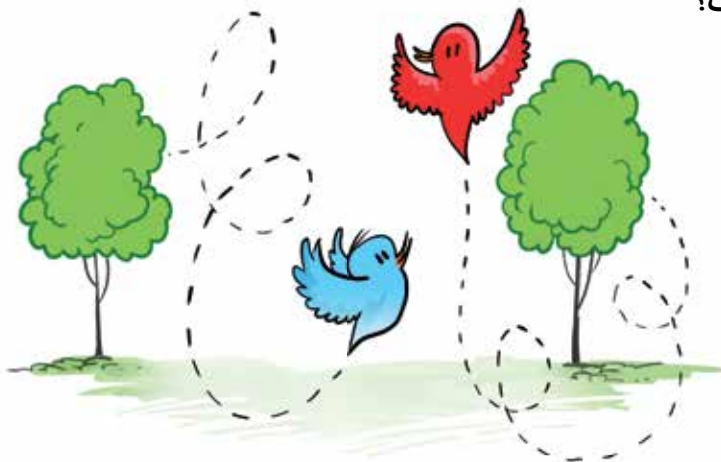
● ده اختلاف پیدا کن!



فکر کن و بگو

● مجید عمیق
● سام سلماسی

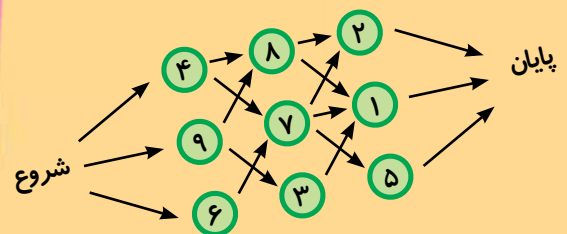
● دوتا درخت داریم. بالای هر کدام چند پرنده نشسته اند؛ اگر از روی درخت اول یک پرنده پرواز کند و روی درخت دوم بنشیند، تعداد پرنده‌های درخت دوم دو برابر درخت اول می‌شود. اگر یک پرنده از روی درخت دوم برود و روی درخت اول بنشیند، تعداد پرنده‌های هر دو درخت برابر می‌شود. می‌توانید بگویید روی هر کدام از درخت‌ها چند پرنده نشسته است؟



بازی ریاضی

● مجید عمیق

● کدام عددها را اگر در امتداد فلش‌ها جمع کنید بزرگ‌ترین و کوچک‌ترین حاصل جمع به دست می‌آید؟



بازی ریاضی

● علی حیدری

● اگر عددهای ۹ تا ۱ بدون تکرار و به درستی در مربع جادویی قرار گیرند، جمع تمام سطرها و ستون‌ها با هم برابر است و مساوی ۱۵ می‌شود حاصل جمع عددهای جاهای خالی چند است؟

۸		۴
	۵	
۶		۲

چکش

● محمدهادی نیکخواه آزاد
● تصویرگر: سام سلماسی



یکی از قدیمی ترین ابزارهای ما، چکش است. بعضی از تاریخ‌دان‌ها می‌گویند چکش بیش‌تر از ۳۰۰۰ سال پیش اختراع شده است. اولین چکش‌ها، یک تکه سنگ بود که با بندهایی حصیری به یک چوب بسته می‌شد.

۳ بتایی

بتا برای چسباندن سنگ یا سرامیک به زمین، از چکش مخصوصی استفاده می‌کند. اگر چکش آهنی باشد، سنگ را خرد می‌کند. برای همین، سر این چکش از لاستیک فشرده ساخته شده است.



۱ نجاری

نجار از چکش برای کوبیدن میخ در چوب استفاده می‌کند. البته به کمک سر دیگر آن که خمیده است، می‌تواند میخ‌ها را از چوب در بیاورد.



۴ آهنگری

آهنگر با استفاده از چکش، آهن گداخته را حالت می‌دهد. برای همین چکش آهنگری، سنگین است و می‌تواند گرمای زیاد آهن گداخته را تحمل کند.

می‌دانستید:

الماس، آن قدر محکم است که اگر با چکش هم روی آن بکوبید، خرد نمی‌شود.

۲ پزشکی

گاهی اوقات پزشک برای معاینه‌ی زانوی بیمار، با چکش کوچکی به پای بیمار ضربه می‌زند. سر این چکش ظریف و سبک است و به پای بیمار آسیبی نمی‌زند.



شیرینی هویج

به کمک
بزرگ ترها

- زهرا اسلامی
- عکاس: اعظم لاریجانی
- تصویر گر: میثم موسوی

مواد لازم:

- ✱ هویج متوسط، ۳ عدد
- ✱ شکر، ۴ قاشق چای خوری
- ✱ گلاب، ۱ قاشق چای خوری
- ✱ بیسکویت پتی بور، ۱ بسته
- ✱ پودر نارگیل، ۳ قاشق غذاخوری



طرز تهیه:

- ۱ هویج‌ها را پوست بکنید و رنده کنید.
- ۲ شکر را روی هویج‌های رنده شده بریزید و با کمک یک بزرگ‌تر روی حرارت ملایم بگذارید تا نرم شود. بعد از نرم شدن از روی حرارت بردارید.
- ۳ حالا گلاب را به هویج اضافه کنید.
- ۴ بیسکویت پتی بور را پودر کنید و به هویج‌ها اضافه کنید.
- ۵ مواد مخلوط شده را به شکل گرد گلوله کنید و در پودر نارگیل بغلتانید.



نوش جان!



